

چالمرز جانسون

# برچیدن امپراتوری

آخرین امید امریکا

ترجمه‌ی

خسرو کلانتری



This is a Persian translation of  
*Dismantling the Empire*  
*America's Last Best Hope*  
by Chalmers Johnson  
Metropolitan Books, New York, 2010.  
Translated by Khosrow kalantari  
Mehrvista Publishing House, Tehran, 2011

سرشناسه: جانسون، چالمرز، ۱۹۳۱-۲۰۱۰ م. Johnson, Chalmers  
عنوان و نام پدیدآور: برچیدن امپراتوری آخرین امید امریکا/چالمرز جانسون؛ ترجمه خسرو کلانتری.  
مشخصات نشر: تهران: مهریستا، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۶۵ ص.

شابک: 978-600-92597-1-7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Dismantling the empire: America's last best hope. 2010.

موضوع: ایالات متحده، وزارت دفاع -- هزینه‌های دولتی

موضوع: دخالت (حقوق بین‌الملل)

موضوع: ایالات متحده -- روابط خارجی -- ۱۹۸۹ م.

موضوع: ایالات متحده -- سیاست نظامی

شناسه افزوده: کلانتری، خسرو، ۱۳۲۱ -- مترجم

ردیف‌های کنگره: ۱۳۹۰ ف ۴ ب ۲ چ / E۸۴۰

ردیف‌های دیویی: ۹۷۳/۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۷۷۶۷۸



چالمرز جانسون

برچیدن امپراتوری

آخرین امید امریکا

ترجمه خسرو کلانتری

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: زمستان ۱۳۹۰. آمادسازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ: دفتر نشر مهریستا  
(حروف‌نگار و صفحه‌آرا: سمیه حسینی؛ نمونه‌خوان: غلامحسین «هقانی» ناظر چاپ: هومن بخشی)

طراح جلد: محمودرضا لطیفی

لیتوگرافی: طیف‌نگار، چاپ: نیل، صحافی: دیداور

شمارگان: ۱،۱۰۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات مهریستا

سعادت‌آباد، خیابان سوم، شماره‌ی ۳۵/۱، تهران ۱۹۹۸۷

Email: mehrvistapub@yahoo.com

مرکز پخش: کتاب‌گزیده

خیابان فخر رازی، شماره‌ی ۳۳، تهران ۱۳۱۴۸

تلفن: ۶۶۴۰۰۹۷۸ ۶۶۴۸۰۵۶۹ ۶۶۴۹۲۹۶۲

قیمت: ۷،۵۰۰ تومان

## فهرست

|    |                 |
|----|-----------------|
| ۷  | پیش‌گفتار مترجم |
| ۱۱ | پیش‌گفتار       |

### بخش یکم: آن‌چه ما کردیم

|    |                                      |
|----|--------------------------------------|
| ۲۵ | فصل یکم: دنیای «واکنش»               |
| ۴۷ | فصل دوم: امپراتوری در برابر دموکراسی |
| ۶۱ | فصل سوم: نابودی تمدن‌ها              |
| ۷۷ | فصل چهارم: دست‌فروشی دموکراسی        |

### بخش دوم: جاسوسان، بدخیمان و مزدوران

|     |                                         |
|-----|-----------------------------------------|
| ۹۳  | فصل پنجم: آژانس بدکرداران               |
| ۱۱۵ | فصل ششم: کم‌دی امپریالیستی              |
| ۱۲۵ | فصل هفتم: اختطاف: مزدوران مشغول کار اند |

### بخش سوم: دنیای پایگاه‌ها

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۴۵ | فصل هشتم: امپراتوری پایگاه‌های امریکا |
|-----|---------------------------------------|

- ۱۵۹ فصل نهم: پیش‌روی‌های نامطلوب امریکا  
۱۷۱ فصل دهم: هزینه‌های بی‌اساس

بخش چهارم: پنتاگن ما را به سقوط می‌کشاند

- ۱۷۹ فصل یازدهم: ورشکسته شدن  
۱۹۵ فصل دوازدهم: انسانِ نظامی - صنعتی  
۲۰۷ فصل سیزدهم: پولش را داریم  
۲۱۳ فصل چهاردهم: گردابِ مرگِ اقتصادی در پنتاگن

بخش پنجم: راهِ پایان‌دادن

- ۲۳۹ فصل پانزدهم: برچیدن امپراتوری

## پیش‌گفتار مترجم

چالمرز جانسون در کتاب برچیدن امپراطوری، آخرین امید امریکا سیاست حکومت امریکا را در زمینه‌ی داخلی و در مناسبات خارجی مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد. با استناد به گنجینه‌ای از اسناد معتبر، امریکا را در مسیر سقوطی اجتناب‌ناپذیر ارزیابی می‌کند. وی از زاویه‌ای میهن‌پرستانه - به عنوان استاد پژوهش‌گر خودی، و نه منتقدی خارج از نظام - این سقوط را هشدار می‌دهد و برای اجتناب از آن راه چاره ارائه می‌کند.

جانسون سیاست خارجی امریکا را سیاستی امپریالیستی می‌داند که به گونه‌ای روزافزون بر میلیتاریسم و سلطه‌گری بر جهان متکی است. این سلطه از طریق ایجاد پایگاه‌های نظامی در سراسر گیتی اعمال می‌شود و حفظ و گسترش آن نیازمند ایجاد و حفظ حکومت‌های دست‌نشانده و یا دنباله‌رو در سراسر جهان است. در این راه عملکرد نیروهای نظامی و سازمان‌های اطلاعاتی امریکا انزجاری عمومی را در سطح جهان برانگیخته است. مداخله در انتخابات آزاد، سرنگونی حکومت‌های مردمی از طریق کودتاهای نظامی، تحمیل کاپیتولاسیون بر کشورهای مطیع، حمایت از تروریسم دولتی، قتل، آدم‌ربایی و شکنجه در زندان‌های مخفی سیا، همه منجر به «واکنشی» در جهان شده است که بارزترین نمونه‌ی آن در ۱۱ سپتامبر نمایان شد.

این میلیتاریسم و گسترش پایگاهی بر مجتمع نظامی-صنعتی اتکا دارد که اقتصاد امریکا را به سوی اقتصادی جنگی و صنعت کشور را به سوی صنعتی نظامی سوق می‌دهد. با نام خصوصی سازی، شرکت‌ها و منافع خصوصی خدمات عمومی و وظایف دولت را در دست می‌گیرند و مدیران آن‌ها که منتخب مردم نیستند بر بخش افزاینده‌ای از بودجه‌ی کشور مسلط می‌شوند. با به کارگیری شیوه‌های مختلف، انتخابات آزاد از محروم می‌گردد و نمایندگان کنگره در خدمت منافع مجتمع نظامی-صنعتی به تصویب کنندگان بودجه‌های کلان خرید سلاح بدل می‌شوند. سیاست امپریالیستی در خارج از امریکا، نهادهای دموکراتیک را در داخل تضعیف می‌کند و دموکراسی را مورد تهدید قرار می‌دهد.

صنایع غیر نظامی هر چه بیشتر جای خود را به صنایع نظامی می‌دهند و با فرسوده شدن زیربنای آن تولید غیر نظامی داخلی قدرت رقابت در بازار جهانی را از دست می‌دهد و کشور هر چه بیشتر به تولیدات خارجی وابسته می‌شود. در برابر تراز بازرگانی منفی ناشی از فرونی واردات بر صادرات، و مخارج روزافزون نظامی و هزینه‌ی نگهداری پایگاه‌ها، ایالت متحد هر چه بیشتر به وام‌های سرسام‌آور خارجی، به طور عمده از بانک‌های چین و ژاپن، متکی می‌شود.

امپراتوری فراتر از امکاناتش گسترش می‌یابد، و این مسیری است که به گفته‌ی چالمرز جانسون منجر به فروپاشی امپراطوری و ورشکستگی امریکا خواهد شد.

در برابر این مسیر دو گزینه قرار دارد: یکی «گزینه‌ی خودکشی» است، راهی که امریکا برگزیده و به سقوط حتمی امپراطوری خواهد انجامید. دیگری گزینه‌ای است که چالمرز جانسون برای نجات امریکا از این سقوط ارائه می‌دهد: گزینه‌ی آموختن از تاریخ امپراتوری‌های گذشته، و برچیدن امپراتوری و پایان دادن به سیاست امپریالیستی برای نجات دموکراسی در امریکا از چنگال مجتمع نظامی-صنعتی.

همه‌ی متن کتاب توسط آقای ایرج کابلی مرور و مقابله شده است. پیشنهادات متعدد ایشان در بهبود کیفیت ترجمه و رساتر شدن آن بسیار مؤثر بوده است. ضمن تشکر فراوان از دقت و ویراستاری ایشان بسیار سپاس‌گزارم؛ اما مسئولیت کمبودها به عهده‌ی مترجم است.

خسرو کلانتری

## پیش‌گفتار

### گزینه‌ی خودکشی

در سال‌های آخر دولتِ کلیتون ۶۵ ساله بودم، از تدریس رشته‌ی روابط بین‌الملل آسیا در دانشگاه کالیفرنیا بازنشسته و از رشته‌ای که در آن کارشناس بودم، یعنی سیاست ژاپن، سرخورده شده بودم. به نظرم چنین می‌آمد که ژاپن تا ابد دنباله‌روی سربه‌راه ایالات متحد باقی خواهد ماند و محل امنی خواهد بود برای نگه‌داری ده‌ها هزار سرباز و نیز کشتی‌ها و هواپیماهای امریکایی، که همگی آماده‌ی دفاع از دست بالای امریکا در سراسر منطقه‌ی اقیانوس آرام بودند. آن روزها من سرگرم بازان‌دیشی تحقیقات خود و تصمیم‌گیری درباره‌ی گام بعدی‌ام بودم.

در آن زمان یک جنبه‌ی دولتِ کلیتون به‌ویژه مرا نگران می‌کرد. در پی فروپاشی و ناپدید شدن اتحاد جماهیر شوروی از صحنه، چنین به نظر می‌رسید که مقامات امریکایی به گونه‌ی زننده‌ای از احساس برتری جهانی امریکا سرمست شده بودند و آشکارا به عنوان پیروزمند دوران بعد از جنگ سرد جلوه‌گری می‌کردند. به سختی می‌شد صدای قیل و قال و ادعای‌شان را نشنید که می‌گفتند کشور ما در تاریخ «بی‌همتا» است و تأکید می‌کردند که ما اکنون، و نیز برای آینده‌ی قابل تصور، «تنها



ا بر قدرت» و به قول وزیر خارجه‌ی وقت، یعنی مادلن البرایت<sup>۱</sup>، کشوری هستیم که «نبودش ناممکن» است<sup>۲</sup>. معنای ضمنی این ادعاها آن بود که گویا خیال دارند تا ابد چنین باشند. اگر تا آن روز در جهان کشوری به وجود آمده بود سراپا از خودراضی و در مسیر خیزشی بی‌محابا و خشن، آن کشور ایالات متحد بود.

نگرانی دیگر من از این بود که ما حسن‌نیت کشورهای بسیاری را امری بدیهی می‌پنداشتیم حتا آن زمانی که سیلی اهانت‌مان به سوی بقیه‌ی جهان روان بود. آن‌چه که واقعاً نمی‌توانستم تصورش را بکنم این بود که تکبر پرزیدنت کلینتون و مخاطره‌جویی دولت او - برای نمونه حمله‌ی موشکی به تأسیسات داروسازی الشفا در خارطوم سودان، یا بمباران سفارت چین در بلگراد صربستان در دوران جنگ کوزوو - نشانه‌ی شومی باشد از پی‌آمد یک بحران وجودی برای ملت. اگرچه موضع‌گیری ما در برابر بقیه‌ی جهان به نظر من نامحاطانه بود، اما این به‌خودی‌خود اهمیت فوق‌العاده‌ای نداشت. هر چه باشد ما ثروتمندترین ملت جهان بودیم حتا اگر بر این باور گمراه‌کننده می‌بودیم که ثروتمندی ما موقعیتی جاودانی است. ما هم‌چنین، پس از یک دوران طولانی درگیری در جنگ‌های پرهزینه و خونین، که قسمت عمده‌ی قرن بیستم را در بر می‌گرفت، بالاخره به صلح (تا حدی) رسیده بودیم.

ضمن این‌که آرام آرام داشتم نگران می‌شدم چنین به‌فکر رسید که ما در ایالات متحد مدت‌هاست که تمام قاره‌ی آسیا را از آن‌خود انگاشته‌ایم، اگرچه که با وجود شرکت در سه جنگ آسیایی فقط در یکی از آن‌ها پیروز بوده‌ایم. نگرانی من از این جهت تشدید می‌شد که می‌دیدم زمان بازپرداخت بدهی‌هایی که بابت این امپراتوری بالا آورده‌ایم داشت زودتر از آن‌چه انتظار داشتیم فرا می‌رسید، و مطالبه‌ی این بازپرداخت هم

ممکن بود به شیوه‌هایی غیرمنتظره و شدیداً هراس‌انگیز صورت پذیرد. در این حال بودم که نگارش یک کتاب تحلیلی را، که می‌خواستم به منزله‌ی یک هشدار نیز باشد، آغاز کردم. برای نام این کتاب واژه‌ای را از میان اصطلاحات رایج در «سیا» برگزیدم و آن را (بلوئک<sup>۱</sup>) نامیدم.

واکنشی که در سال ۲۰۰۰ به انتشار این کتاب نشان داده شد می‌تواند معیار مناسبی باشد برای سنجیدن روحیه‌ی اعتماد به نفس مفرط در کشور. کتاب به کلی نادیده گرفته شد، و در موارد توجه و اظهار نظر هم به عنوان افکار نامربوط یک ژاپن‌شناس برجسته‌ی پیشین رد شد. در نتیجه پس از پایان دوران کلیتون من کمتر از اکثر مردم متعجب شدم وقتی دیدم که ما امریکایی‌ها با ارتکاب یک اشتباه بزرگ آن‌چه را یک پیشگویی بعید تلقی شده بود به حقیقتی تلخ مبدل ساختیم، یعنی اجازه دادیم جورج بوش به کاخ سفید دست یابد.

بوش مردی بود که به ظاهر شرایط رئیس‌جمهور شدن را داشت: استان‌دار یک ایالت پرجمعیت بود و یکی از بهترین - یا دست‌کم گران‌ترین - دوره‌های آموزشی ممکن برای یک امریکایی را گذرانده بود. نام کالج پیتل<sup>۲</sup> و مدرسه‌ی عالی بازرگانی هاروارد می‌توانست سبب شود فکر نکنیم آدمی که داشت به مهم‌ترین مقام در جهان می‌رسید جاهل نادانی بیش نیست؛ اما برخلاف انتظار همه‌گان، او درست همان بود و ما هم دچارش شدیم. البته او در واقع منتخب عموم امریکاییان نبود. آن‌که سرانجام او را به عالی‌ترین مقام در کشور منصوب کرد یک گروه نوظهور بود از قضات محافظه‌کار دیوان عالی کشور - آن هم در جریانی که

۱. بلوئک (blowback) در اصطلاح سرویس‌های اطلاعاتی غرب به واکنش‌های گوناگون و گاه خشن می‌گویند که از جانب مردمی بروز می‌کند که خود قربانی عملیاتی بوده‌اند که به دست عوامل سرویس‌های اطلاعاتی خارجی در کشورشان اجرا شده است. در این‌گونه واکنش‌های تلافی‌جویانه ممکن است غیرنظامیان نیز - که خود نمی‌دانند چرا - هدف قرار گیرند و آسیب ببینند. (م. از ویکی‌پدیا).

2. Yale College      3. Harvard Business School

بی شک یکی از عجیب‌ترین لحظات در تاریخ سیاست امریکا شناخته شد.

خود بوش و معاونش، دیک چینی<sup>۱</sup>، و وزیر دفاع‌اش، دانالد رامسفیلد<sup>۲</sup>، و دیگر مسئولان دست‌راستی و نومحافظه‌کاری<sup>۳</sup> که همه جنگ طلب بودند و او به کار گمارده بودشان، طی هشت سال عنان گسیختگی کشور را تا آن‌جا که در توان انسانی‌شان بود به لبه‌ی پرتگاه نزدیک کردند. بعد از حمله‌ی یازدهم سپتامبر عاقلانه این می‌بود که بوش با القاعده همان‌گونه رفتار کند که حق سازمان‌های جنایت‌کار است. در عوض، او در فاصله‌ای کوتاه دو جنگ تجاوزکارانه را در عراق و افغانستان راه انداخت. طنز قضیه این است که اگر او دست به هیچ کاری هم نزده بود، مسائل سیاسی هر دو کشور، با توجه به مجموعه‌ی نیروهای فعال در آن‌ها، احتمالاً به خودی خود به گونه‌ای حل و فصل می‌شد که برای ما و متحدانمان بدیرفتنی باشد. اما در عمل سیاست‌های او مسلمانان شیعه را در عراق به قدرت رساند و در افغانستان اشتباهات همه‌ی مهاجمان خارجی را تکرار کرد - به ویژه اشتباهات انگلیسیان و اخیراً روس‌ها را - و بر قدرت ایران در منطقه‌ی خلیج فارس افزود.

در نتیجه‌ی اقدامات استراتژیک ناآگاهانه و مخرب پرزیدنت بوش نیروهای مسلح ما سخت تحلیل رفتند و تجهیزات‌شان فرسوده گشت و منابع انسانی‌شان به شدت مورد سوءاستفاده قرار گرفت و تعهدات پزشکی (و در نتیجه مالی) حیرت‌آوری نسبت به هزاران جوان امریکایی، با آسیب‌دیدگی‌های فلج‌کننده‌ی جسمی و ذهنی، ایجاد شد. فرماندهان ارشد اعزامی ما به عراق و افغانستان هم، که هنوز دچار نظریه‌های مربوط به نبرد زمینی دوران جنگ جهانی دوم بودند، درحالی که ذهن‌شان پُر بود از تخیلات «های‌تک»<sup>۴</sup> و

1. Dick Cheney      2. Donald Rumsfeld      3. Neoconservative

۴. «های‌تک» = ابرن‌آوری، تکنولوژی بسیار پیشرفته - م.

«نت ستتریک»<sup>۱</sup>، در میان گِل نظریه‌ی شکست خورده‌ی ضدشورش مربوط به دوران جنگ ویتنام واماندند. با وجود آن‌که ظاهراً امروزه این دو اصطلاح از جمله صفت‌هایی‌اند که در پنتاگن نشانه‌ی پیشرفتگی شمرده می‌شوند، اما مقامات آن‌جا هنوز از این‌که در برابر کنش‌گران غیرحکومتی، نظیر القاعده، چگونه باید عمل کرد بی‌اطلاع‌اند.

در همین زمان دولت بوش راه را برای یک شکست فاجعه‌بار اقتصادی و مالی هموار می‌ساخت که به رهبری او تا آن‌جا پیش رفت که کشور را به سرحدِ افلاسی ملی و بین‌المللی رسانید. دولت بوش به‌زور کاهش شدید مالیات‌ها به نفع ثروتمندترین امریکایی‌ها، و هزینه‌ی بی‌حساب برای دو جنگ (و نیز جنگ‌های آینده و سلاح‌های لازم برای آن‌ها)، و گماردن نظریه‌پردازان جمهوری‌خواه به مقامات حساس پُرمسئولیت، و استفاده از شیوه‌های حسابداری و مدیریتی‌ای که خود باعث تشدید مسائل دیگر می‌شده، توانست ما را به ورطه‌ی بزرگ‌ترین بحران مالی پس از «رکود بزرگ»<sup>۲</sup> فرو اندازد.

تازه‌انگار که این همه شکست کم بود، چون در دوران حاکمیت بوش به نیروهای مسلح اجازه داده شد تا هر مسلمانی را که در هر نقطه‌ی زمین دستگیر می‌کنند زیر شکنجه بگیرند. وزارت دادگستری اعمال مراقبت الکترونیک و مخفیانه‌ی مردم را نادیده گرفت، و به سازمان اطلاعات مرکزی امریکا اختیار تام داده شد تا در کشورهای دیگر هر کس را مظنون به تروریسم یافت بریاید و به سرزمین رژیم‌هایی منتقل کند که در آن‌جا می‌شد آن‌ها را زیر شکنجه بازجویی کرد، و هم‌چنین آن‌هایی را که ظاهراً مظنون به تروریسم بودند، در هر نقطه از کره‌ی زمین، ترور کند. ایالات متحد یک دستگاه پُرون مرزی (بی‌دادگستری بر پا کرد که از افغانستان و

۱. شبکه‌ی محور (netcentric) یعنی استفاده از شبکه‌های پیچیده‌ی کامپیوتری برای مدیریت اطلاعات و عملیات (از جمله در جنگ) - م.

عراق تالیترانی و تایلند و خلیج گوانتانامو در کوبا را در بر می‌گرفت. افزون بر این «محدوده‌های سیاه» (زندان‌های مخفی سیا) هم بود که بسیاری از وحشتناک‌ترین اعمال‌شان را در خارج از حوزه‌ی نظارت قانون - هر قانونی - در آن‌گونه جاها انجام می‌دادند. در همین زمان بود که ایالات متحد خود را از بسیاری معاهدات مهم بین‌المللی، از جمله معاهده‌ای که تولید موشک‌های ضد بالستیکی را ممنوع می‌کرد، بیرون کشید.

بی‌شک در کتاب‌های تاریخ از جورج بوش احتمالاً به عنوان بدترین رئیس‌جمهور در تاریخ جمهوری امریکا یاد خواهد شد؛ اما در آن کتاب‌ها این را هم خواهند افزود که او فقط عامل شتاب‌دهنده‌ی جریان رسم‌هایی بود که سابقه‌ی دیرینه داشت، به ویژه رسم دل‌بستگی ما به نظامی‌گری و وابستگی ما به مجموعه‌ی صنایع نظامی.

در سال ۲۰۰۸ مردم امریکا که خود را روبه‌رو با دولتی حقیقتاً کژکار یافتند، ناگهان نشان دادند که پیام را گرفته‌اند. نامزدی باراک اُبابا برای مقام ریاست‌جمهوری جرقه‌ای بود که شعله‌ی یک آرمان‌خواهی از دیرباز خاموش مانده را برافروخت، به ویژه در میان آن‌هایی که با توجه به تجربه دریافت‌ه بودند که نظام سیاسی بر ضد مصالح ایشان به کار گرفته شده است. فوران اشتیاق ملی برای این کاندیدای سیاه‌پوست امریکایی سبب شد بسیاری از مردم در سراسر جهان معتقد شوند که در امریکا مردم آماده‌ی عبور از دل‌باختگی‌شان به امپریالیسم شده‌اند. آنان چنین می‌پنداشتند که ما امریکاییان می‌خواستیم با این کار خود، قبل از این که رسم و روش‌های دوران کلیتون - بوش برگشت‌ناپذیر شود، اشتیاق‌مان را برای یک اصلاح واقعی ابراز کنیم.

باراک اُبابا در طول مبارزات انتخاباتی‌اش قول داد که اردوگاه غیرقانونی واقع در خلیج گوانتانامو را ببندد؛ عمل کردن به شیوه‌های قانونی را، به ویژه در وزارت دادگستری، از سر بگیرد؛ برای تقریباً تمام شهروندان بیمه‌ی تندرستی و دیگر امکانات حفظ حیات را - که در بیشتر

دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته امری عادی است - تأمین کند؛ افزایش گرمای جهان را جدی بگیرد؛ و تمام قوانینی را که فقط هنگام زیر پا گذاشته شدن نام‌شان به میان می‌آمد - از جمله قوانین ناظر به حفظ حریم خصوصی افراد را - دوباره به اجرا درآورد. برنامه‌ی اصلاحاتی که اباما پیشنهاد کرد برنامه‌ای گسترده بود که با تأخیر زیاد مطرح شد و مورد استقبال عموم مردم قرار گرفت.

اما آنچه جای خالی‌اش در این برنامه‌ی مفصل جلب نظر می‌کرد مربوط می‌شد به بخش مهمی از زندگی امریکایی. تنها کسانی مانند ما که از مدت‌ها پیش این بخش را زیر نظر گرفته بودند متوجه سکوت اباما شدند و از معنایی که می‌توانست در ریاست جمهوری آینده‌ی او پیدا کند، وحشت کردند. این از قلم افتادگی یا سکوت مربوط می‌شد به دستگاه عریض و طویلی که وجودش برای ادامه‌ی حیات و عمل آنچه که من اسم‌اش را گذاشته‌ام «امپراتوری جهانی پایگاه‌ها» لازم است. در مبارزات انتخاباتی نه درباره‌ی نیروهای مسلح حرفی زده شد (جز این که او می‌خواهد ارتش و تفنگ‌داران دریایی را گسترش دهد)، نه درباره‌ی هیچ کدام از موضوعات مربوط به مجتمع نظامی-صنعتی، نه ناتوانی پنتاگون در پاسخ‌گویی درست درباره‌ی مخارج هنگفت‌اش، نه نقش پنهانی و افزایش‌دهنده‌ی سازمان‌های اطلاعاتی رو به گسترش، و نه واگذاری امور فوق‌العاده حساس مربوط به امنیت ملی به پیمان‌کاران خصوصی دست دوم.

با در نظر گرفتن نقش حیاتی‌ای که پنتاگون، و نیروهای توانمندی که آن را احاطه کرده‌اند، در کشیدن این کشور به لبه‌ی پرت‌گاه ایفا کرده‌اند، همان‌گونه که این کتاب تأکید می‌کند، این از قلم افتادگی در مبارزات انتخاباتی به هیچ‌وجه نمی‌توانست پیش‌آمد خوش‌یمنی بوده باشد. این درست است که برای یک کاندیدا در انتخابات ریاست جمهوری که قصد

دارد اندازه‌ی پنتاگون و «جماعت اطلاعاتی»<sup>۱</sup>، و مجتمع نظامی-صنعتی را به حد معقول کاهش دهد، درگیر شدن با این نیروها امر دشواری خواهد بود. ولی متأسفانه اباما حتماً کوششی در این راه نکرد. از هم‌اکنون شواهد نشان می‌دهد منافع عظیمی که در حفظ وضع جاری وجود دارد از همان ابتدای کار جلوی این رئیس‌جمهور را سد کرد - و آنچه به همین اندازه مهم است این‌که درست همان‌جایی که به وضع امنیت ملی و حضور جهانی امپراتوری ما مربوط می‌شد اباما کوتاه آمد.

در جای دیگر نوشته‌ام که در روز اول تصدی هر رئیس‌جمهوری برای او یک برنامه‌ی توجیهی بسیار سری اجرا می‌شود که طی آن نیروهای پنهانی‌ای را که در اختیار دارد به او می‌شناسانند و می‌گویند تاکنون هیچ رئیس‌جمهوری‌ای نبوده که از این نیروها استفاده نکرده باشد. با گذشت هر روز بیشتر آشکار می‌شود که اباما - که جیمز جونز<sup>۲</sup>، یک فرمانده بازنشسته‌ی نیروی دریایی، را به ریاست شورای امنیت ملی برگمارد و رابرت گیتس<sup>۳</sup>، یک مدیر سابق «سیا» در امور مربوط به جنگ سرد و بازمانده از دوران بوش، را وزیر دفاع خود کرد - ضمن تعقیب برنامه‌های خود در دیگر زمینه‌ها، دارد با مقام‌های ناچیز در مسیر توصیه‌های دستگاه میلیتاریستی در واشینگتن گام برمی‌دارد. درست است که او در مقام فرمانده کل باید پشتیبان نیروهای مسلح ما باشد، ولی هیچ چیز مجبورش نمی‌کند که به امپریالیسم امریکا افتخار هم نکند یا کاری را که جورج بوش در افغانستان آغاز کرد «به سرانجام برساند» - کاری که ظاهراً مصمم است بکند.

بیشتر مقاله‌های این کتاب در طول سه سال گذشته نوشته شده است. اگرچه برخی از آن‌ها گذشته‌ی نزدیک را بررسی می‌کنند، اما تأکید غالب‌شان بر محدود بودن امکانات ما برای ادامه‌ی رفتارمان به صورت

1. Intelligence community

2. James Jones

3. Robert Gates

یک امپراتوری، و نتیجه‌ی احتمالی این رفتار است. البته ما نه اولین کشوری هستیم که در برابر انتخاب میان جمهوری و امپراتوری قرار گرفته‌ایم، و نه اولین کشوری هستیم که آرزوی امپراتوری خواهانه امکانات مان را تا مرز فروپاشی تحلیل برده و آینده‌ی مان را به خطر انداخته است. این کتاب نشان می‌دهد که از میان گزینه‌هایی که به عنوان یک ملت در برابرمان هست، ما داریم آن چیزی را برمی‌گزینیم که من اسمش را گذاشته‌ام گزینه‌ی خودکشی. افزون بر این، کتاب نشان می‌دهد که پیش رفتن در این راه یک امر ناگزیر نیست، و ما هنوز می‌توانیم مسیری دیگر را در پیش بگیریم.

می‌توانیم دست‌به‌کار برچیدن امپراتوری پایگاه‌های مان بشویم. یک نمونه‌ی ساده‌اش بستن پایگاه فوژن ما<sup>۱</sup> است. یک پایگاه عظیم تفنگ‌داران دریایی در اکیناوا<sup>۲</sup> که باعث ناخوشنودی بسیار دولت جدید ژاپن است که در سال ۲۰۰۹ سرکار آمد. به جای این کار با اخم و تحم می‌کوشیم ژاپنی‌ها را واداریم که دست‌به‌سینه و حرف‌شنو باشند و هزینه‌ی انتقال تفنگ‌داران دریایی ما را به جزیره‌ی گوام<sup>۳</sup> (که نمی‌تواند از عهده‌ی چنین پایگاهی هم برآید) یا به ناحیه‌ی دیگری از اکیناوا - که از نظر زیست‌محیطی حساسیت‌برانگیز است - بپردازند.

به‌ندرت یک رئیس‌جمهور جدید به اندازه‌ی رئیس‌جمهور تازه‌منتخب، اُبااما، از حُسن‌نیت مردم برخوردار شده است. آن‌گاه که او بدون هیچ دلیل موجهی تصمیم گرفت بالاترین انتصاب نظامی پرزیدنت بوش در میدان‌های جنگی ما، یعنی فرمانده کل ستکام<sup>۴</sup> دیوید پترایوس<sup>۵</sup>، را در شغل خود نگه‌دارد و بگذارد که گِئتس وزیر دفاع بماند و بعد هم نیروهای اعزامی امریکا را که در افغانستان می‌جنگیدند تقویت کند، جمهوری خواهان از تداوم سخن گفتند، و برخی از دموکرات‌ها این

1. Futenma      2. Okinawa      3. Guam      4. CENTCOM  
5. David Petraeus



کارها را به عنوان حرکت زیرکانه و درخشانی توضیح دادند که گویا مسئولیت شکست تقریباً قطعی امریکا را به گردن این جمهوری خواهان ایفا شده می‌اندازد. اما اُبا ما بی شک راه‌های دیگری هم داشت. او می‌توانست برای وزارت دفاع سراغ کسی نظیر سرهنگ دوم بازنشسته‌ی ارتش، اندرو باسویج<sup>۱</sup>، نویسنده‌ی کتاب پرفروش محدودیت‌های قدرت<sup>۲</sup>، برود. از طرف دیگر انتخاب ژنرال پترایوس و فرمانده جنگ افغانستان، یعنی ژنرال استنلی مک‌کریستال<sup>۳</sup>، که در گذشته برای بوش در عراق و افغانستان عملیات ضد ترور انجام داده بودند، انتخاب‌های اجتناب‌ناپذیری نبود. اما اُبا ما درست همین‌ها را به کار گماشت. ایشان هم در عوض سیاست‌هایی را طراحی کردند که به او اجازه داد جنگ افغانستان را، به رغم تردید شدید مردم، ادامه دهد؛ این درست همان کاری بود که آن‌ها در عراق برای سلف اُبا ما کرده بودند.

بزرگ‌ترین مانع در برابر سیاست‌های جنگی اُبا ما این است که امریکا نمی‌تواند از عهده‌ی مخارج آن‌ها برآید، چه منظور واقعی او رئیس‌جمهور شدن در دوران جنگ بوده باشد یا نه. کسر بودجه‌ی فدرال از قبل از «رکود بزرگ» ۲۰۰۸ به نحو خارج از کنترلی افزایش می‌یافت. از آن پس دولت برای جلوگیری از سقوط مؤسسات مالی مهم و صنایع ساختمانی بیشتر زیر بار قرض رفته است. روشن نیست که اقدامات اُبا ما برای غلبه بر «رکود بزرگ» چیزی باشد بیش از کاهش از امکانات برنامه‌های ضروری و به همان میزان نزدیک‌تر کردن کشور به ورشکستگی. این امری قطعی است که برآورد تریلیون دلاری برای مخارج سالانه‌ی دم و دستگاه دفاعی، رسیدن به حد نهایی امپریالیسم — یعنی استفاده‌ی بیش از حد از امکانات و ورشکست شدن — را برای امریکا تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

1. Andrew Bacevich

2. *The Limits of Power*

3. Stanley McChrystal

در دسامبر ۲۰۰۹ ایالات متحد بهترین و شاید آخرین موقعیت مناسب را برای اجتناب از گزینه‌ی خودکشی در دسترس داشت. پس از سه ماه بررسی عملیات در افغانستان، درحالی که اُباما می‌توانست راهی برای پایان دادن به درگیری پیدا کند، درعوض تصمیم به گسترش جنگ گرفت. بهای تخمینی این گسترش، گذشته از جان انسان‌ها - یعنی جان امریکاییان و متحدان‌شان و افغان‌ها - بنا به گفته‌ی اُباما در سخنرانی‌اش در وست پونت<sup>۱</sup>، به سی میلیارد دلار در سال خواهد رسید، و بی‌شک رقم واقعی از آن فراتر خواهد رفت. با وجود این که در آن زمان بیشتر مردم ما معتقد بودند که ما دیگر آن چه را که در توان داشته‌ایم برای یک کشور فقیر آسیای مرکزی، و حکومت بسیار فاسدش، انجام داده‌ایم، رئیس‌جمهور اُباما چنین برگزید که طرح امپریالیستی مان را ادامه دهیم؛ که به قول هَمَلِت «نه خود خوب است و نه سرانجام‌اش».

هیچ‌کدام از این‌ها ناگزیر نبود، اگرچه شاید رهبری ملی ما، با این روحیه‌ی گستاخانه و بی‌پروا، نمی‌توانست از آن اجتناب کند.